

سالک اردو بادی - از سخنوران قرن سیزدهم هجری بوده و اشعارش بزبان ترکی است .

سالک خوئی - ملا حسین نام از سخنوران قرن سیزدهم هجری بوده در سال ۱۲۴۶ زنده بوده است دیوانش قریب به هزار و پانصد بیت موجود این چند بیت از یک غزل اوست .

« سر نیارم بزر و سیم فرو چون نرگس
چشم هرگز نبود بر دو سه دینار مرا »
« بده ای دست فلک بادهٔ عمر سر شار
مکن از مستی غم لحظه هشیار مرا »
« در دل سالک پیوسته غم اخرت است
نه غم و محنت دنیا بود افکار مرا »

سالک تبریزی - از سخنوران قرن سیزدهم آذربایجان بوده دیوانی دارد قریب به هزار بیت مشوی مختصری در ناخوشی و بای سال ۱۲۳۸ گفته ابیات ذیل از آنجاست .

« فغان که بازفتاد اندرین خراب آباد قضا ز کینه دیرینه آتشی افروخت « چو کرد حادثه روسوی هند و خطه روم « در گره فتنه گذار سویم ملک ایران کرد « چگونه شرح توان کرد قصه تبریز چنان زد دست اجل گشته بود معر که گرم « بی معالجه بازار یخ رواج گرفت « اگر بمالش یخ نیم جان بسر بردند « بیان چه حاجت ازین پیش خود بود سالک « پس از هزار سنه سی و هشت بود دو پست	ز حادثات و بائی که کس ندارد یاد قدر بناخت بدامان و عالمیرا سوخت خراب کرد تو گوئی شد آشیانه بوم بریده باد زبانم بیخاک یکسان کرد مرا که برد ز خاطر قضیه چنگیز اگر داشت خود ملک الموت از خلاق شرم قضا نگر که یخ از خلق نیز باج گرفت یکی حیات اگر یافتی دو صد مردند که شعله سخت شاهد علی ذالک که این قضیه مسلسل قلم نوشت و گریست
---	---

نسخهٔ از دیوان سالک در کتابخانه حاجی حسین آقا نخجروانی در تبریز موجود

سالم اردبیلی

و اشعار فوق از آنجا اقتباس شده است .

سالم اردبیلی - از سخنوران قرن دوازدهم هجری است . وله

« آینه در کفت دل فولاد اگر نداشت

پیش رخت چگونه سپر کرد سینه را »

(جنگ خطی ۱۱۲۵)

سالم تبریزی - محمود بیک از اعیان تبریز و از احفاد جهانشاه خان است در

ایام جوانی بتحصیل علوم و تکمیل محسوس و مفهوم قیام نمود و در میدان سخنوری

از امثال و اقران قصب السبق در ربود و فور و قوف آن حضرت در فن شعر خصوصاً مثنوی

بمرتبه ایست که قلم سخن آرا در توضیح آن بجز و قصور معترفست و کمال فصاحت آن

مهر سپهر بلاغت گستری در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه دارد که بنان بیان

فصحاء تبیین آنرا کما ینبغی از جمله محالات می شمارد و نظم کتاب یوسف و زلیخا بر

ثبوت این دعوی برهانی است معین و لطافت ابیات آن مثنوی فصاحت اتما بر ظهور این

معنی دلیلی است مبرهن و چون ابیات آن مثنوی ابدار در اکثر عراق و تمامی بلاد

آذربایجان و نواحی آن مشهور است و ابیات لطافت انگیز آن نظم بحر آتاز بر السنه

افواه طبقات ایام جاری و مذکور لاجرم خامه دو زبان از ثبت آن محروم مانده و

بایراد آن چند بیت از غزلیات وی که در نهایت خوبی است و معانی آن در غایت نازکی

اکتفاء نمود . (خلاصه الاشعار)

محمود بیک سالم ولد ابو الفتح بیک مجموعه اشعارش بیشتر از هشت هزار بیت

است و چندین مثنوی دارد یکی از آنها مهر و وفا است که هموزن مخزن الاسرار است

دوم یوسف و زلیخاست که در بحر خسرو و شیرین است دیگری لیلی و مجنون و شاهنامه

شاه طهماسب است اشعار ذیل از یوسف و زلیخاست .

« تعالی الله ز ناز خوب رویان

« کشیدن خنجر مژگان که بر خیز

« بظاهر نقد جان دادن بغارت

« بخون ریزی شتابان آشکارا

مژه عاشق کش و لب عذر گویان

کشادن غنچه خندان که مکریز

نهانی با شفیعات در اشارت

بی هر کام کردن صدمدا را

« بچشمان ستمگر بیم دادند
 « به از صد لطف جو روی کان جفا کار
 در لطف از لب خندان گشادن ،
 چو کوید رو زرفته خواندت باز »
 کشد وز خنده پنهانی دهد جان »

(خانمه خلاصه الاشعار . خیرالبيان . مجمع الخواص)

قصه یوسف و زلیخا از آقا صیص قوم یهود بوده و از لسان آمان بالسنه تلافیه عربی و پارسی و ترکی ترجمه و نقل شده است حضرت یوسف چهار صد سال قبل از ورود حضرت موسی بمصر در عهد طوطمیس ثالث یعنی ۳۷ قرن پیش از این وارد مصر شده و پس از فوت پدرش حضرت یعقوب ۲۳ سال زندگانی کرده و در صد و ده سالگی رحلت فرموده اند (کتاب المعارف . عرائس المجالس)

اما کلمه زلیخا در هیچیک از تورات و قرآن ذکر نشده و معلوم هم نیست که این اسم از کجا و از کی پیدا شده است باعنی در ترجمه تاریخ طبری مینویسد او را (یعنی عزیز مصر را) زنی بود که در مصر از وی نیکو روی تر نبود که بهتر زاده بود و توانگر و نام او زلیخا بود این جوزی در زهر الایق از ابن عباس روایت کرده است که زلیخا زن عزیز مصر دختر طیموس پادشاه مغرب بوده است .

در تورات مینویسد فرعون یوسف را صفات فنیح نامید و اسنات دختر فوطی فارع کاهن آون را بدو بزنی داد و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت .

(سفر تکوین تورات ۴۵ : ۴۱)

مستر هاگس آمریکائی در قاموس کتاب مقدس چنین نوشته است . فوطی فارع کاهن آون پدر زن یوسف است پوشیده مباد که حکایتی در زبان لاین و یونانی و سریانی ترجمه شده است که دارای خبر زفاف اسنات است که یوسف تزویج شده و این حکایت بنا به تقلید یهود است لکن از قرار معلوم در زمان مسیحیان مرتب شده است عنوانش از اینقرار است .

« حیات اسنات دخت بنتفریس » و این همان فوطی فارع است که وقایع را در ضمن این تزویج نوشته خلاصه آن اینست : اسنات دوشیزه خوش منظری بوده در نهایت رفاهیت و آسودگی و فراغ بال بسر میبرد و ویرا هفت کنیز بود و غالباً خواستگاران

سالم سربزنی

خود را دست رد بر سینه می بهاد حر اول زاده فرعون را که امید وصال میداشت و او
پیر ازیدر رختت ترویج و اقتران آن جبهه را نداشته روزگار همی برد تاروزی دختر
را از روزن ضر بر جمال بی مثال یوسف افاده دل بر سر هر استاد و از ضر خود بر بر
شده ویرا استقبال نموده رسم تحیت بجا آورده گفت « اقام از خداوند مبارک » و قدم
پیش گذاشته حواست ویرا به بوسد لکن یوسف دست زد بر سر وی بهاده و نحواست
دختری مت بر سر ویرا بوسیده باش. اما چون اشکهای حسرت بر رخسارش روان دید
در رحمت بر سرش کشیده حدای تعالی را بر هدایت وی ایمان حتمی است. عانموده
از وی کناره حست دستر چون چنین دیدتهای خود را از روزن بردارند احبه نایب گشت
و مدت هفت روز در ضر سه د اقامت ورزیده در آخر ایام اقامت ورشته بدو ظاهر گشته
ویرا سلی «مدا» و از آن پس در زفاف ابدام به سه ترویج گردید.

الحما نایب سهر ، کوبین تورات (۱۴ باب) و سوره دوازدهم ، در آن (صدویازده
آیه) و تفسیر این سوره همه محسر شرح و تفصیل این واقعیه بوده و کتب زیادی هم
در این باب آمده است .

عمرالمحمد غزالی ، زهرالایق ابن جوزی ، زهرالکمام عمر بن ابراهیم
اصاری ، جامع الطائف البساتین احمد بن محمد طوسی . احسن القصص ملامعین جوینی
بهترین کتابهایی است که تمام روایات و اشعار مربوطه در این باب را جمع و تالیف کرده اند
و عده زیادی هم از قرن چهارم تا اواخر قرن سیزدهم هجری این سرگذشت را برشته نظم
کشیده اند و درین آنها ابوالموید بلخی ، بخاری در دوسی ، عمیق ، پیرحالی ، جامی ،
خاوری ، حواحه مسعود قمی ، سالم تبریزی ، مقیم فروسی ، کوچی بدخشانی ، میرمعصوم
صفوی ، اطم هروی ، اطم گلپایگانی ، آذربیکدلی ، شعله اصفهانی ، جوهری تبریزی
شهابی نرسیری ، شوکت و حشمت میباشند (هرده از شعرای قرن سیزدهم میباشند) که
بغیر از سه و چهار تا از این منظومه ها که فعلا غیر موجود است باقی آنها در کتابخانه
های عمومی و شخصی بحظ دستی موجود هستند و منظومه های فردوسی و حامی و نازم
هروی چاپ شده اند و جمعی هم آن حکایت را بزبان ترکی نقل کرده اند معروفترین
آنها مشویات خطائی ، حمدی ، شکاری ، کمال پاشا زاده ، کامی ، خلیفه ، بهشتی

دانشمندان آذربایجان

یحیی ، ذهنی ، سان و نعمة الله میباشند ولی هیچیک از آنها چاب نشده است .
(مختصر از مقاله خیلی مهملی است که بقلم نگارنده تألیف شده است)
الامام الشيخ سالم بن حسن الشبتری - نزیل مصر الامام الحجة شیخ
وقته و اعلم امر عصره کان فی الفقه بجرأ الأیجاری و فی قبة العلوم قدرة مشهورة
اخذاً الفقه عن الثمر الرملي و غیره من اکابر عصره و کات و فاته بمصر یوم السبت
سابع عشر ذی الحجة سنة ۱۰۱۹ .

(خلاصة الاثر فی اعان القرن الحاد عشر)

سامری - خان جیدری تبریزی بوده درزی تجارت هندوستان رفته و حضور
خان خاان رسیده این ابیات ازوست .

« مشهور تر رتنگم و معروف تر زغار در حرتم که بهره مستور مانده ام »

« از تیره شب زلف تو مرغی بدرخشید

آتش بستم خانه چین و چکل انداخت »

« دهقان بامید مدد گریه من بود

هر نجم بهر دست که در آب و گل انداخت »

« خون ریز نگار من نگار دگر است

دل صید نمود بس بکار دگر است »

« در معرکه چون تیغ دو دم بر دارد

گوئی که علی و ذوالفقار دگر است »

(خاتمه / خلاصة الاشارة)

سامه - یرام بیک از اهل تبریز بوده و این بیت ازوست .
« ما باز آرزوی هو عالم کشیده ایم از هر دوسر چو جاده به منزل رسیده ایم »
سامی - سام میرزا خلیفه شاه اسمعیل اول و برادر شاه طهماسب است روز سه شنبه
بیست و یکم شعبان سال ۹۲۳ تولد یافته و پس از نشوونما مکرر عاصی شده است شجاعت
در تاریخ ۹۴۱ بقندهار رفته و عصبیان گرفته و پس از مغلوب شدن باین عریضه از برادرش
بوزش حواسته است .

سام میرزا

بعضی از منافقین روزگار تباہ مرا بر مخالفت شاه دین پناه تحریک نمودند چنین بدحال گرفتار گردیدم و از مخالفت ناپسندیده که باعث بر آن جهل و غرور است پشیمان گشته انگشت ندامت بدنجان تأسف گزیدم اگر عاطفت شاه دین پناه شامل احوال این مخلص گشته آن جرایم را بزلال عفو شوید قدم از سر ساخته متوجه پایه سریر اعلی می کردم .

در تاریخ ۹۶۹ بار دیگر نیز برضد برادر علم‌عصیان بلند نموده و در قلعه قهقهه بحبس افتاد و تا سال ۹۷۴ با اولاد خود در آن قلعه بسر میردند و بر حسب اتفاق روزی که دو نفر از اولاد القاص میرزا که سلطان احمد و سلطان فرخ نام داشته و با آنها شسته و صحبت میکرده اند ناگهان زلزله عظیمی بوقوع پیوسته و آن منزل بر سر ایشان فرود آمده همه آنها هلاک شدند عبدی شیرازی قطعه ذیل را در اینخصوص ساخته است .

« بتاریخ جهان زد قهقهه کبک خرامنده

که نبود دائماً جام بقا اندر کف ساقی »

« چو گفتم چیست حال سام تاریخش

بگفتا در جوابم « دولت طهماسب شد باقی »

بالجمله این شاهزاده نیز مانند برادران دیگر سخنور و سخن شناس بوده تذکره‌ای بعنوان تحفه سامی مشتمل بتراجم احوال ۶۶۶۴ نفر از شعرای معاصرین خود در تاریخ ۹۵۷ بقلم آورده که قابل مطالعه است و دیوانی هم قریب بشش هزار بیت از او دیده‌ام این غزل از اوست .

« ای همچو پری از من دیوانه رمیده

نی بانو سخن گفته و نی از تو شنیده »

« ایوای بر آن عاشق محروم که هرگز

صد بار ترا دیده و گویا که ندیده »

« آزرده شد از چشم من امشب کف پایت

دردا که کف پای ترا چشم رسیده »

دانشمندان آذربایجان

« مرغ دل سامی بهوای سر کویت »

در دام بلا مانده و یکدانه نچیده »

(احسن التواریخ . تکملة الاخبار)

سایر اردو بادی - از سخنوران قرن یازدهم است . وله

« کس در ره عشق محرم راز نکشت »

« عاقل بکنار آب پل را می جست »

(تذکره نصر آبادی)

خوشگو در سفینه خود مینویسد سایر اردو بادی سوای سایر تفرشی و همچنین

غیر از سایر مشهدی است که بهند رفته و در آنجا مرده است ولی سایر اردو بادی در

ولایت بیرون نیامده است .

سایر تبریزی - وله

« از خون دل همیشه بود پر ایاغ ما »

بی آب دیده نور ندارد چراغ ما »

« تانشود حکایت مرهم ز هیچ کس »

در گوش خویش بنه نهادست داغ ما »

« اوراق جنون دفتر نادانی ماست »

این نسخه سواد خط پیشانی ماست »

« ما بی سر و پایان مژه بر هم نزنیم »

پوشیدن چشم نقص عریانی ماست »

(جنک خطی)

خواجه سبزپوش - از اهل آذربایجان یکی از معارف خلفای قطب الاقطاب

خواجه مودود چشتی بوده است .

(خزینه الاصفیا)

ستار - محمد صالح تبریزی است در عهد شاهجهان بهند رفته و با منعم خان در

بنگاله بسر میرده ازوست .

سحاب

« اگر اسپر سیه چرده شدیم بجاست

دل شکسته ما مومیائی می خواست »

« خرابم میکند در می پرستی همت مینا

که گر يك ساغرش کمتر دهی ز نار می بندد »

(تذکره حسینی)

« شادم زد لشکستگی خود که آینه چون بشکند زیاده شود جلوه گاه حسن »

(بیاض صائب)

سحاب - سید محمد پسر سید احمد هاتف اردو بادی است در فن طبابت مانند

پدر صاحب وقوف بوده در سنه ۱۲۲۲ وفات کرده است دیوانی دارد بقدر هشت هزار

بیت رساله بعنوان سحاب البکاء و تذکره بانامی از وی مانده است . وله

« ز نکبت کل و فیض صبا و رشح سحاب

جهان پیر دگر باره یافت عهد شباب »

« اگر دمند بیک دم هزار نفخه صور

هنوز بخت بد اندیش او بود در خواب »

(نگارستان دارا)

السید محمد بن هبة الدين بن عبدالله السلماسی الفقیه الشافعی - کان

اما ما فی عصره اتقن عدة فنون وقصدہ الناس من البلاد واشتغلوا علیه وانتفوا به وخرجوا

علماء مدرسين مصنفين منهم الشيخان الامامان عماد الدين محمد وكمال الدين موسى ولدا

يونس توفي ببغداد سنة ۵۷۴ .

(مرآت الجنان و عبرة اليقظان)

الشيخ سراج الملة والدين ابوالثناء محمود بن ابى بكر بن احمد الارموى -

صاحب التحصيل مختصر المحصول (للامام فخر الدين الرازى) فى اصول الفقه واللباب

مختصر الاربعين فى اصول الدين (للامام فخر الدين الرازى) و البيان و المطالع

فى المنطق و شرح الوجيز فى الفقه (للامام الغزالى) و قرء بالموصل على كمال الدين

دانشمندان آذربایجان

بن یونس (الارموی) ولد فی سنه ۵۹۴ و توفی سنه ۶۸۲ بمدینه قونیه .

(طبقات الشافعیة الكبرى . طبقات الاسنوی)

مولانا محمود ارموی از فحول علمای عهد ابا قآن و قاضی القضاة قونیه بوده
تالیفات زیادی دارد منجمله مناہج و بیان الحق و مطالع الانوار است که هر سه را در منطق
و حکمت تألیف نموده است و بر مطالع الانوار او حواشی و شروح زیادی نوشته اند
معروفترین آنها شرح قطب الدین رازی (۷۶۶ مرده) است که بنام غیاث الدین بن
خواجہ رشید وزیر تألیف نموده و آن مکرر در ایران چاپ شده و بین الطلاب
متداول است .

از جمله تألیفات اولطائف الحکمة پارسی است که در تاریخ ۶۵۵ بنام کیکاوس
بن کیخسرو نوشته و نسخه از آن در کتابخانه حضرت رضا ۴ موجود و او لش اینست .
حمد بی نهایت و ثناء بی طرف و غایت مر خدا را جل جلاله .

مولانا در علم جدل هم دورساله نوشته است یکی از آنها الرسائل فی علم الجدل
و دیگری تہذیب النکت است و نکت از جمله تألیفات ابو اسحق شیرازی (۴۱۶
مرده) است .

ابن یسبی معروف در ضمن وقایع سال ۶۷۶ که قرمانیان بقونیه حمله آورده
بوده اند چنین مینویسد :

مولانا سراج الدین ساکنان شهر قونیه را بردفع و قمع ایشان (قرمانیان)
تحریر فرمود و در آن باب فتوی داد و خویشان بر باره رفت و در روی ایشان تیر کشید
چون این خبر بخدمت رسید در باب او سیور غامبشی فرمودند یرلیغ و پایزه بقاضی -
القضاة ارزانی داشتند .

(تواریخ آل سلجوق)

سرشار - نجفعلی خان از امراء آذربایجان و اصلش از قرداغ است از حلیه
بصر عاری و در گوشه منزوی بود عباس میرزا نایب السلطنه برای وی چند قریه مدد
معاش مقرر داشت و او در سنه ۱۲۳۴ در گذشت این دو بیت ازوست .

سرمست

« معلم شیوه جور و جفا را دهی تطیم چندان بیوفا را »
« اگر میدید اسکندر لبش را نمیکرد آرزو آب بقا را »

(تذکره بهمن میرزا)

سرمست - میرزا باقر کفری از شعرای حدیقه الشعراست .

سروری - کربلائی شکرالله از سلسله شاه نعمه الله بوده و اشعارش ترکیست .

(حدیقه الشعراء)

سرهنگ - حسنخان از بجای تبریز بوده آبا و اجدادش در این ایالت معروف

و سلسله ایشان سرداری و کلانتری مشهور و خودش منصب سرهنگی داشته طبع خوشی دارد و گاهی بغزلیات میپردازد این چند بیت ازوست .

« هر آن ساعت که چشمانم بدان چشمان مست افتد

بچشمات که از چشمم بعالم هر چه هست افتد »

« یاری که عار بایده از یاد کردم

مشکل بخاطرش گذارد شاد کردم »

« این بال و پر مرا نرساند بهیچ جای

بی حاصل است از قفس آزاد کردم »

در تاریخ فوت میرزا مهدی مجتهد تبریزی گفته .

« قاضی زجهان ندیده جز بد عهدی بدرود جهان کرده پس از او شهدی »

« تاریخ وفات خواست از من گفتم مسکن بهشت کرده سید مهدی ۱۲۴۴ »

سری - از شعرای حدیقه الشعراء است .

سعدالله - مولانا جلال الدین حافظ تبریزی ملقب بسعدالله از فصحا و بلغاء

عهد خود بوده مدتی با سعد الدین خطیب در سر منصب خطابت با هم کشمکشها داشته و از جمله مریدان قاسم الانوار است چون مرد بی باکی بوده است مشار الیه او را از خانقاه بیرون کرد حافظ سعد این غزل را گفته باو فرستاد .

« مرا در عالم رندی برسوائی علم کردی

دلم بردی و جانم را ندیم صد ندیم کردی »

دانشمندان آذربایجان

« برو ای عقل نامحرم که امشب باخیال او

چنان خوش خلونی دارم که من هم نیستم محرم »

« گرم گویند سعد از عشق او حاصل چها کردی

ملامت های گوناگون جراحات های بی مرهم »

اخى سعد الدین - از مجذوبان الهی بوده و در تبریز تولد یافته و مزارش در

قلعه معروف تبریز معین باسم شریف او شهرت دارد و آن محل را قله اخى سعد الدین گویند و بر لوح مزارش چنین نوشته شده است .

(هذا مرقد العارف الكامل مرشد الطريقة و الحقیقة والیقین سعدالدین محمود

بن ابوالقاسم التبریزی توفی فی اول رجب سنه سبع و سبعین و خمسانه)

لفظ اخى باصطلاح مشایخ شخصی را گویند که بزبور تقوی و کرم و شفقت و

عفت و دیانت و علم و تواضع و عبادت آراسته باشد و ویرا خرقة تکمیل پوشانیده بجای

خود نصب نمایند او را اخى نام کنند و در مقام فتوت او را به تربیت و تعلیم خلق بازدارند

و لفظ فتوت عبارتست از آنکه دشمنی کنی با نفس خود از جهت رضای حق تعالی .

سعدی اردبیلی - از اطباء حاذق قرن نهم هجری بوده کاتبی نیشابوری در

حق وی چنین گفته است .

« سعدی اردبیلی آنکه بطب مثل او در جهان بشر نبود »

« هر که را شربت بی دهد بمرض حاجت شربت دگر نبود »

سعید - از سخنوران تبریز بوده و این بیت از اوست .

« بر جراحات نمک سوده نمیخواهم من اینقدر خاطر آسوده نمیخواهم من »

(روز روشن)

سعید - از علمای حدیث قصبه مرند بوده کتاب تحفة الاخوان در احادیث

متعلق بآیات قران از جمله آثار اوست .

(روضات الجنات)

سکری - از شعرای حدیقه الشعراء است .

سلامی اردبیلی - وزیر پسر صدر الدین خان معصوم یک بوده این بیت

از اوست .

سلطان بنایی

« هجران بدان رسید که هر چند میدهم

دل را بوصل مزده نسلی نمی شرد »

سلامی رفیقی داشت که با وجود نداشتن بهره از شعر کلمات چند تلفیق مینمود و تخلص کلامی میکرد یکی از معاصرین این دو نفر درباره آنها چنین گفته است .

« دو چیزند بدتر ز تیر حرامی سلام کلامی کلام سلامی »

(مجمع الخواص)

سلطان بنایی - از شعرای حدیقه الشعراء است .

خدیدجه سلطان خانم - بنت حسنعلی خان داغستانی دختر عم علی قلیخان

واله مؤلف ریاض الشعراء است در شهر اصفهان هر دو در یکمدرسه تحصیل کرده عاشق و معشوق یکدیگرند .

علی قلیخان در موقع سلطنت نادرشاه منروی شده و از خوف او بهندوستان رفت و بعد از قتل آن پادشاه میرزا شریف نامی را از هند روانه اصفهان نمود تا خدیجه را که هنوز عشق اودر سر داشت بهند برد ولی قبل از ورود مشارالیه بمقصد میرزا احمد وزیر ابراهیم شاه آن خانم را بحباله ازدواج خود در آورده بود ولها .

« من ساقیم و شراب حاضر ای عاشق نشنه آب حاضر »

« آبت شراب پیش لعلم هان لعل من و شراب حاضر »

« باحسن من آفتاب هیچ است اینک من و آفتاب حاضر »

سله باف - شیخ ابوبکر بن اسمعیل تبریزی مرشد شیخ شمس الدین محمد بن

علی بن ملک داد تبریزی است قبرش در چرنداب تبریز بجانب غربی مزار امام جمعه واقع شده است .

سمطوری اردبیلی - از شعرای حدیقه الشعراء است .

سوی تبریزی - وله .

« تقصیر تمام از دل بدخوی من است حق دانستم که با جفا جوی من است »

« بگذار که پرده حجابی باشد این کرد خجالتی که بر روی من است »

(خلاصه الافکار)

دانشمندان آذربایجان

سها - هو قدوة ارباب الفضل والنهي واسوة اصحاب الزهد والتقوى اديب لبيب
ابراهيم تبریزی اختص من بين اهل التبريز بالتبريز وسبك المعاني سبك الذهب الابريز
ادیبی است با کمال زهد و صلاح و مواظب اعمال خیر و امور مباح حکمت لقمان و
فصاحت سحبانرا باهم یار خواسته و چون خود بر اھیم است زهد ابن ادم را نیز بر آن
دو افزوده و شعار خویش ساخته است قصیده ای مشتمل بر اشعاری چند بلهجه نازی که
رشک دواوین شعرای عراقی و حجازیست در مدح صدر اعظم گفته که مراتب فصاحت و
بلاغت وی از آن بپندگانرا مشخص و مفهوم خواهد آمد دو بیت اول قصیده این است
« فمن مبلغ عنی الی فلك القدر ای الشهب الغراء والانجم الزهد »
« اخ المجد عم الجود خال المكارم سلیل المعالی صاحب الجد والوفرا الخ
(کنج شایگان)

سہوی - مولانا کمال الدین میر حسین از جمله حلال زادگان و نیکان دار -
السلطنه تبریز است و دروادی علم خط شاگرد مولانا محمد حسین است که در زمان
خود در تمامی دیار آذربایجان و اکثر بلاد عراق و خراسان عدیل و نظیر نداشته و در آن
وادی چنان بود که قلمرو خط نسخ و نستعلیق را يك قلمه مسخر و مسلم خودمی پنداشت
و این مطلع و بیت از تایید طبع آن خلاصه خوشنویسان است .

« عشقی کجاست تا که دلم را سزا دهد

دست مرا گرفته بدست بلا دهد »

« قربان شوم ترا که ز هم صحبتی من

اندیشه از ملامت بدگو نمیکند »

اما مولانای مشارالیه با وجود شاگردی و اعتقاد تمام بخط آن جناب بروش
قبلة الكتاب میر علی مشق میکند و بدان شیوه میل و توجه بیشتر دارد خلاصه کلام مولانا
سہوی بخصایص حمیده و افعال پسندیده آراسته و پیراسته بوده و در عنفوان جوانی در سن
پست سالگی بطرف مکه معظمه شتافت و توفیق گذاردن حج اسلام و زیارت روضه خیر
الانام دریافت و چون از آن سفر مراجعت نمود بعد از اندک مدتی بواسطه فقرت رومیہ
از آن شهر بیرون آمده و الحال که سنہ ۹۹۷ هجری است در کاشان ساکن است اشعار

سهیلی

طبع لطیفش چندایات و رباعی در این خلاصه مسطور میشود که بعضی از آنها برالسنه و افواه مستعدان مذکور است جمعی از شعرای تبریز خصوصاً مولانا طوفی دعوی ملکیت آن ایات مینماید و همیشه میان ایشان معارضه موجود و رسل و رسایل میاید و میرود .
(خلاصه الاشعار)

در کلام الملوك گوید میر حسین تبریزی جلی و خفی هردو را خوب مینوشت و شعر را نیز خوب میگفت و تخلص سهوی میکرد پس از فقرت تبریز بکاشان رفته مسکن نمود و قریب دوازده سال در آنجا بسر برد عاقبت از آن بلد دلگیر گشته بهندوستان رفت در ثنا کره عرفات مینویسد مولانا سهوی در زمان شاه عباس در گذشته اشعار بسیار دارد صاحب صبح گلشن وفات و یرا در سنه ۱۰۰۳ ضبط کرده است .

اشعار ذیل نمونه ای از افکار سهوی است

« ز جور اگر کشدم مدعای من اینست »	خدا بلا دهم گر بلای من اینست »
« رسیده عشق بجائی که کفر اگر نبود »	ترا پرستم و گویم خدای من اینست »
« بکف بریدن حاسد کسی نمیداند »	که نیشها چه بدل میخلد زلیخا را »
« بروز مهر دلش نرم می کنم سهوی »	که سنک موم بود با زوی تو انا را »
« تا آتش رشک در دل افروخت مرا »	غیرت همه بی محابی آموخت مرا »
« ای کاش نصیحتم نمی کرد قبول »	تا اینقدر از حیا نمی سوخت مرا »

سهیلی - میرزا احمد تبریزی از شعرای همین قرن چهاردهم هجری بوده در

واقعه ۱۳۳۰ روز عاشوراء رشته ظلم روسها از حلقش در آویخته و از نطق و گفتارش باز داشتند .

شهید مشار الیه در تاریخ ۱۳۲۱ مجموعه ای مشتمل بر مثنوی شاه و درویش

هلالی و جم و کل اهلی و بعضی از رباعیات و غزلیات متفرقه و برخی از اشعار خود در تبریز چاپ کرده از رباعیات اوست .

« چشمان ترا دیدم و دل رفت زدست »	با فکر و خیال او شدم باده پرست »
« در وادی عشق تو در اول منزل »	پیمانان دین زدستم افتاد و شکست »

حاجی سیدعظیم شروانی - متخلص به سید از مشاهیر آن ولایت است در سنه

دانشمندان آذربایجان

۱۲۵۱ تولد یافته و در سنه ۱۳۰۸ مرحوم شده . صاحب دیوان و مثنوی است کلیاتش در تواریخ ۱۳۱۳ و ۱۳۱۵ در تبریز بخط میرزا احمد بصیرت خوشنویس (۲ جلد) چاپ شده و معروفست و در ضمن اشعارش بعضی از سخنوران معاصرین خود مانند نورس ، عاصی ، صفا ، جرمی ، یوسف ، سالک ، ثریا ، مصور را اسم برده و تعریف از آن ها کرده است و مخفی نماند که در عهد این شاعر نامی در آن ولایت دو انجمن شعرا و ادبا یکی بعنوان (مجلس خاموشان) در قراباغ و دیگری باسم (بیت الصفا) در شماخی تأسیس و دائر شده بود که سید عظیم مزبور و عاصی ، نورس ، ضوئی ، صفا ، سالک غافل ، ظهوری ، راغب ، بیخود و غیر آنها از اعضاء نامی آن دو مؤسسه محسوب بوده و پیوسته آن دو مجمع باهم مطارحه و مشاعره داشته و با یکدیگر مکاتبه و مراسله رد و بدل میکرده اند .

(تاریخ ادبیات آذربایجان فریدون کوچرلی ج ۲)

سیف‌الدین تبریزی - از مشاهیر شعرای متقدمین آذربایجان است وله .

« دل خبر یافت که رفتی و پیامد ز پیت

جان بدو گفت که رفتی و منت بر ائرم »

« جز غمت نیست مونسم بی تو

زان غمت را بجان خریدارم »

« ای نگار سنگ دل ای لعبت سیمین عذار

مهر تو اندر دلم چون سیم در سنک استوار »

« سنک دل یاری و سیمین بر نگاری مهر تست

همچو نقش سیم و سنک اندر دل من استوار »

(عرفات العاشقین)

شاکر - محمد قلی بیک تخلص از تبارزه ساکن عباس آباد اصفهان در فن زرگری

و نقاشی بی مثل و طبمش موزون بود شعرش اینست .

« ای بدر مشو غره باین کهنه ونو حسنی که نه بر قرار باشد بدو جو »

شاکر تبریزی

« اینست رسیده ماه من روی مساز جوهر داری بایست باریک مشو »
(تذکره نصر آبادی)

شاکر تبریزی - از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان بوده و اشعارش بزبان ترکیست .
(حدیقه الشعراء)

شانی شبستری - از شعرای حدیقه الشعراء است .

شاهباز تبریزی - از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان بوده و اشعارش بزبان ترکی است .
(حدیقه الشعراء)

شاه حسین اردو بادی - از شعرای مشهور آذربایجان است در اوایل عمر بخراسان رفته در آنجا بدقت ذهن وحدت فهم اشتهار تمام یافت در مجلس میر علی شیر راه یافته بخواندن اشعار آبدار خود مبادرت نموده و گاه بصله و تشریف سر فراز میگشت اکثر قصایدش بطریق لغز واقع شده این مطلع ازوست .
« خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او »

رقیبان جمله بگریزند من مانم همین با او »

(تحفه سامی)

شاه حسین ولی - پدرش شیخ حسن از خانواده شهاب الدین سهر وردی ووالدهاش فاطمه حاتون همشیره زاده شیخ صفی است که در جمعه شوال سنه ۷۶۶ بنکاح شیخ حسن در آمده و در صبح اول رجب سنه ۷۶۷ شاه حسین ولی تولد یافته است مشارالیه پس از تحصیل بسیاحت شام و زیارت بیت الله الحرام رفته و باشیخ محمد حلّی و شیخ طائی ملاقات کرده و بعد از آن در سمرقند خدمت شیخ حسن سمرقندی رسیده و بعد از رحلت وی خلیفه وجانشین وی شده است و بار دیگر بز زیارت مکه نائل گردیده و از آنجا به تبریز مراجعت فرموده در پل سنگین باغمشه ساکن شده است امیر تیمور نیز همشیره زاده خود جهان خاتون را بعقد وی در آورده است شاه قاسم الانوار تذکره الاولیائی که تألیف فرموده افتتاح و اختتام کتاب را بنام وی کرده و در آن جا چنین گفته است .

دانشمندان آذربایجان

« من آن شاه حسینی که او سر پلی است

بعین البقین دیده ام کاو ولی است »

مولانا مشار الیه چون گاهی بر سر پلی که در نزد تکیه او واقع شده می نشسته است لذا بشاه حسین سر پلی شهرت یافته است در تاریخ ۸۸۲ صد و پانزده ساله بر حمت خدا پیوسته در تکیه مشهور بشاه حسین ولی مدفونست .

(روضه اطهار)

شاه خاتون - دختر فخرالدین احمد صاحب مزرعه معروف بوده بر سر قبروی چنین نوشته شده است .

هذه الروضة الزاهدة العابدة الصالحة شاه خاتون بنت فخر الدين احمد تاريخ فوتس سنه اتی و سبعین و ستمائه بوده است .

(روضه اطهار)

شاهد - کربلائی حسین بابا از شعرای قرن سیزدهم هجری و اشعارش بزبان ترکی است .

(حدیقه الشعراء)

شاه شروان - از شعرای قرن سیزدهم هجری آذربایجان است .

(حدیقه الشعراء)

العالم العامل الفاضل الكامل المولی شاه قاسم بن الشیخ المخدومی - کان روح عالما فاضلا صالحا ادبیا لیبیا حلوا المحاضره لطیف المحاوره و کانت له معرفه بطرف صالح من کل العلوم و کان له حظ من علم التصوف ایضاً .

(الشقایق النعمانیه)

شاه قاسم تبریزی از علماء و فضلاء خوش محاوره آذربایجان بوده و در حسن خط و علم انشاء مهارت فوق العاده داشته است سلطان سلیم خان عثمانی بعد از محاربه چالدران در تاریخ ۹۲۰ که بخاک آذربایجان داخل شد سه هزار نفر از اهل حرف و صنایع و علماء و فضلاء را جبراً بطرف استانبول حرکت داد و برد که قاضی زاده کبیر و شاه قاسم

شاه قلی

از آنهاست و این یکی راروزانه پنجاه عدد طلا مقرری قرار داد و اوهم شروع بتألیف تاریخ دوات عثمانی نمود و نوشت ولی تمام نکرده در سنه ۹۴۸ در گذشت .
(مرآت کائنات . خط و خطاطان)

شاه قلی - از سخنوران خلخال بوده و این بیت از اوست .

« از پی دخلی جنونم داغ بر سر می نهد

داغ دل بس نیست بر سر داغ دیگر می نهد »

(جنک محمد تقی بن هادی مازندرانی ۱۱۳۲)

شایق - حاجی ملا غفار از شعرای قرن سیزدهم است .

(حدیقه الشعراء)

شرف الدین تبریزی - در عهد شاه جهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷) از شعراء نامی

بود يك رباعی از او بنظر رسیده اینست .

« از پای نشستم بر فتن ماند »

« پوشیدن چشم من بدیدن ماند »

« چون حرف که بر زبان الکن ماند »

« پا بند بهیچ مانده ام بر سر راه »

(سفینه خوشگو)

شرف الدین رامی .. مولانا حسن بن محمد الرامی التبریزی از دانشمندان

خوش بیان و از سخنوران شیرین زبان این ایالت بوده از معاصرین سلمان ساوجی و

خواجه عبد القادر مراغه ای است و در یکی از مجالس طرب این دو بیت را بالبداهه

در تعریف رب النوع موسیقی ایران انشاء فرموده است .

« وز طبع لطیفش بنواها برسد »

« آوازه کاسه تو این بنده شنید »

« تا کاسه دیده هست مثل تو ندید »

« این کاسه دیده که بیننده ماست »

مولانا شرف صاحب نظم و نثر بوده قصیده در مدح فخر الدین محمد الماستری

وزیر شروان در بحر کامل بنظم آورده و این چند بیت از آنجاست .

« دم صبح اگر نفسی زند ز دو زلف آن صنم خطا

پس از آن دمی دگر از زند ز سواد او نبود خطا »

دانشمندان آذربایجان

« من از آن روم بهوای او ز بی صبا چو غبار ره
که غبار من نبرد کسی بهوای او بجز از صبا »
« ز کمر چنین که میان او ز زر و گهر نکند هوس
چه عجب اگر کمری کند زدو ساعد شه کان عطا »
« و گر او نظر بسها کند فلکی شود که ز بهر او
نظر فلک همه آن بود که نظر کند بفلک سها »
« نجهد عدو ز مصاف تو که به پیش تو تنهد جبین
نکشد سری ز کمند تو که ز تیغ تو نخورد قفا »

من غزلیاته

« ندانم از چه سبب چشم یار عین بلاست
که زلف و خال خوشش دام و دانه دل ماست »
« دلم همیشه ز مهر دهان او تنگ است
قدم ز ابروی پیوسته اش همیشه دو تاست »
« شنیده ام که بسالی شبی بود یا—دا
شب مرا ز چه رو در مهی دو شب یلداست »
« در هین آن لب لعلم که بنده اش لؤلؤ است
غلام آن خط سبزم که عنبرش لالاست »
« به پیش سنبل بر جین عنبر افشانی
ز مشک اگر سختی گویم آن حدیث خطاست »
« جو موی او شب عمرم بسر رسید هنوز
سر از خیال سر زلف او پراژ سود است »
« شرف بوعده خوبان بیاد نتوان رفت
که هر نفس که زدی بی نگار باد هواست »

مولانا در صنایع شعر به ماهر و استاد بوده در مقابل حدائق السحر و طواط
کتابی بعنوان حدائق الحقایق بنام سلطان اویس تألیف کرده قابل تمجید است و

شرف زرد تبریزی

اینس العشاق نیز یکی از تألیفات اوست که مجموعه مترادفات جوارح و اعضاء و یاسفینه اوصاف سراپای محبوبه هاست و بدین سبک و شیوه کتابی در زبان پارسی نوشته شده و آنرا در پاریس چاپ کرده اند مطالب ذیل از آنجاست .

باب اول در صفت موی آنچه در کشور حسن سرآمد ملك جمال است موی را گرفته اند و فرق داخل اوست و منقسم بر سه نوع است اول معقد و به پهلوی کش خوانند چنان باشد که موی اتراك که کره بندند و آنرا پارسى کله گویند نوع دوم آنست که مجعد خوانند و آن موی دیلم است و آنرا به پهلوی پیغوله گویند و پارسى کلاله خوانند چنان باشد که موی زنکی چون در یکدیگر رفته و آنرا به پهلوی مرغول و به پارسى کاکل خوانند و هر يك در کشور حسن سرافرازند و در مملکتی بکار ساز اگر چه جمله را موی و طره و گیسو خوانند فاما در میان جمع متفرق فرق تمام است و از این جمله هر يك را قرار گاهی و راهی و پناهی هست آنچه کرد رخسار خوبان چون ماه در گلزار حلقه زند و پیرا زلف خوانند و آنچه بر بنا گوش سرفرود آورد و در کردن محبوب پیچد و پیرا گیسو گویند و آنچه تادوش رسد و از دست درازی و پیرا پیوسته باز بندند آنرا طره گویند و آنچه مسلسل بر خاک افتد و در پای معشوق سر اندازی کند موی دراز است که زلفش خوانند .

مولانا در عهد شاه منصور (۷۹۵) آخرین پادشاه آل مظفر ملك الشعراى عراق بوده و در تاریخ ۷۹۵ از این عالم سنج بسرای دیگر انتقال نموده است .

شرف زرد تبریزی - بسیار خوش فطرت و عالی طبیعت سخن فهم و نکته سنج آمده از نیکهای روزگار است در اوائل حال که مخلص در شیراز بود بوی بسیار صحبت داشته ام و چند پیتی نیز بر سیل مهازلت بجهت وی گفته الحق وی خالی از دقت طبعی نبود و طالب اشعار بلند رتبه بسیاری بود و وقتی در یزد بملاوحشی گفته بود که اشعار شما اگر چه پخته و بامزه است اما شمری که بلند باشد در میان اشعار شما کمتر است مولانا وحشی در جواب گفته بودند که ای بندگان شرف الانام کزی و ریسمانی باید که با خود میداشته باشی تا بآن اندازه بجهت شما بعد از این شعر بگویم و وی تا غایت در حیات بوده در این سنوات ندانستم او را چه پیش آمد . وله

دانشمندان آذربایجان

« بقدر خویش باید هر کس از فیض ازل بهره
اگر ظرف تو کم گیرد گناهی نیست دریا را »
« نوید وصل یکدم را بمر جاودان سنجد
به بین گستاخ روئی های شوق کامل ما را »
« دو عالم را فدای دشمنی سازند در هر کام

بنازم گرم خونیهای ارباب محبت را »
(عرفات العاشقین)

شرف تبریزی ساقی نامه‌ای نیز گفته است ۱۳ بیت از آن در جلد سوم خرابات طبع شده از آنجاست .

« دریفا که پرده نشینان راز
« بر آن خاک فریاد کردم بسی
نرفتند جائی که آیند باز »
بگوشم نیامد جواب کسی »
گذشته چنان شد که گفتم نبود
رود نیز آینده چون رفته زود »

تقی کاشانی در خاتمه خلاصه الاشعار ۲۰ بیت از اشعار او برگزیده است محمد عارف بقائی تفرشی در لطائف الخیال فوت شرف زرد را در سنه ۱۰۱۶ ضبط کرده است .

شریف تبریزی - از غزلسرایان معروف آذربایجان است در بحث و انتقاد و هجو کوئی ید طولی داشته و بقول آذر گاه بگاه بآب خامه سیاه زبان لوح خاطر مردم را سیاه میداشته است منجمله دیوانی باسم استاد خود لسانی (۹۴۱ هـ) از مقوله تزریقاً تمام کرده مسمی به سهو اللسان و در مقدمه آن چنین گفته است :

غرض از تحریر این کلمات آنست که عندلیب گلزار معانی اعنی مولانا لسانی شاعر است نادر و در امر شعر قادر .

« ز شعر های ترش آب خضر منفعل است

مسیح از نفس روح پرورش خجل است »

و اما در حالتی که گرم سخن بوده چند بیتی فرموده که بصورت ظاهری معنی است ولی در عالم باطن تاویلی دارد که او نمیداند .

شریف تبریزی

« دفتر شعر لسانی ای شریف باغ معنی را گل نو رسته است »

« فهم کس در پشتهایش ره نیافت زانکه هر یک خانه در بسته است »

این رساله شریف را حیدری تبریزی جواب نوشته و لسان الغیب اش نام نهاده است صادقی افشار هم لسان الغیب را طرف انتقاد قرار داده و آن را بهجو ثالث موسوم کرده و با این سخنان شروع کرده است.

« کجا شریف کجا حیدری تعالی الله

ز هجو گفتن او صادقی بهم خوردم »

« دو بیت از سخنان شریفم آمد یاد

چنانکه خون دل از دیده دم بدم خوردم »

« مدام درد و غم از ساغر الم خوردم

ز عمر خویش شدم سیر بسکه غم خوردم »

« نمیشود که نشویم کتاب زهد شریف

بمصحف رخ مشکین خطان قسم خوردم »

بالجمله سام میرزا که یکی از معاصرین شریفست در حق وی چنین گفته است . شریف تبریزی شرافت سخنانش از دیوانش معلوم میگردد و طراوت کلماتش در طی کلام فصاحت آیاتش مفهوم میشود و در شعر از جمله شاگردان مولانا لسانی است اگر چه در شعر نسبت بمولانا از وی روشی سرزده و نسبت شعری چند بی معنی باو کرده و نام آن سهو اللسان نموده اما چون سوگند بغلاظ و شداد میخورد که این معنی باغوائی جمعی مقنن که عقل در وادی ایشان حیرنی دارد سمت ظهور یافت امید که روح پر فتوح مولانا نیز ازو این معذرت پذیرد آخر در سنه ۹۵۶ در جنی که من در دارالارشاد اردبیل بودم بدانجا آمد و در وبای عامی که در آنجا واقع شده بود ازبای در آمد و دست تملقات از دامن حیات گسست و روح شریف بخطریره قدس پیوست و مضمون این بیت بادا رسانید .

« تنک شد قافیه عمر شریف میشود دمبدمش مرک ردیف »

امین احمد رازی و اوحدی بلیانی نیز در هفت اقلیم و عرفات العاشقین شرح حالی

دانشمندان آذربایجان

از او نوشته و در هر دو کتاب هجونا مه و یا ترکیب بند خواجه غیاث الدین علی (مستوفی شاه طهماسب) مشهور به کهره را که چشمهای کبود ورخ و موی زرد داشته است از وی نقل نموده اند این چند بیت از آنهاست.

« کسی بچشم کبود تو کم نمودار است

چرا که آینه ات در حجاب زنگار است »

« مرا گمان که زنبیل است داغ بر زرنیخ

ترا خیال که گل کرده زعفران زار است »

« ز آتش دل ما در گرفته ککو کردیست

کزو همیشه فروزان چراغ ادبار است »

« بوقت گسریه دو قاروره شکسته بود

کزان دوشیشه روان شاشه دو بیمار است »

« دو لاجورد نگین اند لیک ناکنده

اگر کنند اشارت کننده بسیار است »

« از آن خزف که تو فیروزه کرده ای نامش

به پیش خورده فروشان هزار خروار است »

« ز چشم و روت بزریدی و از رقی شهره

پدید گشته ز یک گهر با دو خر مهره »

« اگر نه ز پرستندگان آتش کبر

و گر نه ز فروزندگان نار نفاق »

« جهت ندور که بیک قاو دور مزه ک کبریت

سبب نه دور که گوزون داشدور قاشون چخماق »

« کوزنده هیچ قرا یوخ کو کل تمام قرا

خلاف ایمش بو که کوزدن ایراق کو کلدن ایراق »

در هفت اقلیم گوید چون این قصه روز روی گردید قهر قهرمان شاهی بقتل

او فرمان داد و شریف لجه فنا را بخود احاطه دیده معروض داشت که حضرت شاه

شریف تبریزی

یکمرتبه این هجو را از من شنیده بعد از آن هر چه فرمایند سزاوارم بحر التهاب شاه از زلال عرض او انتفا پذیرفت حکم خواندن فرمود بعد از استماع چندان اثر نسیم بشاشت در جبهه ایشان پدید آمد که با الکلیه غبار کلفت از خاطر ایشان مرتفع گردید و پس از آن فرمود که شریف از غیاث عذر تقصیر خود بخواهد خواجه غیاث بنا بر تقصیری که در تأخیر صله جایز داشته سی تومان بصیغه جایزه بدو بدهد .

در مجمع الخواص چنین گفته است :

این هجویه و قتیکه شایع شد خواجه غیاث با طرفیان خود گفت مولانا شریف را باید احضار نموده و امر بخواندن تمام اشعار نمود اگر تمام آنها را خواند صله و انعامش باید داد والا بسزایش رسانید همین که شریف حاضر شد بلا درنگ خواجه را مخاطب ساخته تمام ترکیب را بخود او خواند خواجه ششصد شاهی و یکدست لباس جایزه داد و مولانا شریف هم در تلافی آن قصیده ای گفت که مطلعش اینست .

« نیستم مقبول یکدل آه از این نا قابلی

یک مرادم نیست حاصل داد از این بی حاصلی »

یکی دیگر از انتقادات معروف شریف هجویه ایست که در حق شاه نسیم الدین نعمه الله تانی (داماد شاه طهماسب) بقلم آورده و چنین گفته است .

« نعمه الله اختر برج سعادت شاه یزد

آنکه چرخش بر نمی پیچد ز طوق انقیاد »

« چون به تبریز آمد ارباب سخن کشتند ازو

بر مراد خویش قادر جز شریف نا مراد »

« با وجود آنکه گفتم مدح او بیش از همه

از همه کمتر در انعام بر رویم کشاد »

« گر چه محتاجم ولیکن بیش از آنم همت است

کز عطا های کمم گردد دل غمدیده شاد »

« کاشکی هیجم ندادی تا چو حافظ گفتمی

شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیجم نداد »

دانشمندان آذربایجان

حسن بیک روملو در احسن التواریخ مینویسد : شریف تبریزی بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای زمان خود ممتاز بود و همواره ابیات فصاحت آثار و اشعار بلاغت شعار بر لوح ضمیر و صحیفه خاطر مینکاشت دیوان قصاید و غزلیاتش مشهور و منظوماتش بر السنه وافواه مذاکور است نسخه از دیوان غزلیاتش قریب به هزار و دوست بیت نزد نگارنده موجود و ابیات ذیل برگزیده از آنجاست .

- « نه از رحم است اگر تر ساخت جانان چشم فتان را
برای کشتن من داد آبی نیغ مژگان را »
- « بمحشر دامن آن طفل را گیرم مگر ایزد
بمعصومی او بخشد من آلوده دامان را »
- صلاح الدین صفدی نیز در این معنی گفته است .
- « لا تحسبوا ان حبیبی بکا لی رقة یا بعد ما تحسبون »
« فما بکا من رقة انما اراد ان یسقی سیف الجنون »
- « جز خون جگر بی تو ز مژگان چه گشاید
زین خار بغیر از کل حرمان چه گشاید »
- « چون غنچه شریف از گره دل چه بتگی
دل جاک کن از چاک کریبان چه گشاید »
- « هر که را دیدم پراز عشق است محرم ساختم
خویش رادر عاشقی رسوای عالم ساختم »
- « شمع را دیدم که از راز شب وصل آگه است
صبح چون نزدیک شد کارش بیکدم ساختم »
- « آنچه دل را بیم آن میسوخت در دهجر بود
آخر از نا سازی دوران بآن هم ساختم »
- « دست تو چون بدامن قائل نمیرسد
ای مرغ نیم کشته طپیدن چه فایده »